از پارسايان برايم بگو

نويسنده : سيد جمال الدين دين پرور

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه ى همام از خطبه هاى معروف نهج البلاغه است كه در آن سيماى پرهيزگاران و ترسيم جمال متقين، از زبان امام اميرالمومنين على عليه‌السلام بيان شده است.

همام از ياران زاهد و اهل سير و سلوك امام بوده است، كلمه ى همام از ريشه ى لغوى همم است، بمعناى كسى كه تصميم هر كارى بگيرد آن را به انجام رساند و تا آن را تمام و كمال نكند رها نكند.

قبل از مطالعه ى اين خطبه، لازم است به مطالب ذيل توجه شود:

١- مساله تقوى از مهمترين و زيربنايى ترين مسايل زندگى انسانى است. يعنى تحقق زندگى انسانى بستگى به رعايت اين اصول و قواعد دارد، البته بايد اعتراف كرد كه انسانيت، درجات ومراتب مختلفى دارد و بيانات امام به شاگردشان در سطح والا و عالى است و براى كسانيكه درصدد وصول به آن مقصد عالى و حركت در مسير كمال اند، بهترين راهنماست.

٢- رسيدن به اوج كمال و تقوى، تدريجى است و مرحله به مرحله بايد آن را انجام داد، يكشبه نمى توان به آن قله ى رفيع دست يافت، بنابراين عزيزانى كه علاقمند به اين مسير معنوى هستند و دل در هواى رسيدن به مقامات متقين و اولياء الهى را دارند، لازم است زندگى خود را بر اساس يك برنامه ريزى دقيق و صحيح تنظيم كرده و در همه ى موارد، راه صحيح را پيدا كرده و ادامه دهند تا انشاءالله پس از پيمودن راه و انجام خودسازى، مطابق با دستورات ائمه اطهار عليهم‌السلام ، به سرمنزل مقصود نائل شوند.

٣- نقطه ى آغاز و مراحل سير معنوى را بايد از مربيان وارسته، كه خود اين راه را طى كرده اند، فراگرفت و خودكامه و بى راهبر نمى توان در اين وادى وارد شد و يا از هر كس دستورى گرفت.

٤- در امور تربيتى و خودسازى بايد مداومت و استمرار داشت تا روح آدمى به آن جايگاه متعالى صعود كند، با شتاب و عجله به هدف نمى توان رسيد.

٥- سعى شود كه عبادتها با حال، توجه و با احساس شيرينى و لذت انجام شود و از تحميل و فشار در عبادت خوددارى گردد. به عبارت ديگر بايد عبادات مستحب كم كم و به تدريج صورت گيرد تا عشق به نيايش شيرين تر از خواب، در ذائقه جلوه كند.

٦- بايد همواره توجه كرد كه خودسازى باعث كناره گيرى از مردم و انزوا نشود، نعمت هاى دنيا، مخلوق خدا و براى بندگان خداست.

٧- سير و سلوك نبايد انسان را از انجام مسووليتها و تلاشهاى اجتماعى، سياسى واقتصادى باز دارد.

٨- بعضى از بيانات اميرمومنان على عليه‌السلام ، از نظر سير و حركت، مربوط به مقامت خيلى عالى است كه رسيدن بدان مستلزم سير تدريجى و وصول به مدارج قبلى است. فرد خودساخته كه در راه است بايد اين سير تدريجى را رعايت كرده و بدون مقدمه وارد مراحل عالى تر نگردد.

# همام كيست؟

همام ، پسر شريح و برادرزاده ى ربيع بن خثيم است. ربيع يكى از هشت زاهد و پارساى معروف تاريخ و زمان خود است. علامه شهيد آيت الله مطهرى، در كتاب سيرى در نهج البلاغه، او را از جمله ياران و دوستان اميرمومنان على عليه‌السلام شمرده كه دلى سرشار و روحى از آتش معنى شعله ور داشت.

از كلمات علامه كراجكى در كتاب كنزالفوائد نيز استفاده مى شود كه همام در شمار ياران آن حضرت و در جستجوى دسترسى به مراتب عالى ايمان و تقوى بوده است كه از آن چنين ياد كرده است:

و كان عابدا مجتهدا يعنى او نيايش كننده و پرستشگر پرتلاش بود. بنابراين او در راه رسيدن به مقامات معنوى و تهذيب نفس و خودسازى سرمايه گذارى كرده و آن را بعنوان هدف اصلى زندگى قرار داده بود. همچنين اصرار و پافشارى او در شناخت و دريافت راه هاى خودسازى و كمال انسانى از حضرت على عليه‌السلام ، قابل ملاحظه و توجه است:

اسالك بالذى اكرمكم اهل البيت و خصكم و حباكم و فضلكم تفضيلا الا انباتنا بصفه شيعتكم

اى اميرمومنان! از تو در خواست مى كنم بحق خداوندى كه شما خاندان پيامبر را گرامى داشته و برگزيده و برترى داده است، ما را به صفات شيعيانتان خبر دهيد.

بر اساس گزارش مورخين، امام عليه‌السلام دست همام را گرفت و به مسجد برد و پس از اداى دو ركعت نماز، سخن گفتن را آغاز كرد و همه اينها نشانه ى مقام اين يار صديق امام براى بيان معارف و نكات برجسته ى خودسازى است كه بايد براى همه ى انسانها در طول تاريخ به يادگار بماند.

اميد است كه مطالعه ى دقيق اين خطبه، آن روح متعالى را در ما جلوه گر ساخته تا بتوانيم بارقه يى از آن مشعل فروزان در مشكوه جانمان بيفروزيم.

# شرح خطبه متقين

چنين روايت است كه يكى از ياران و اصحاب اميرمومنان على عليه‌السلام كه همام ناميده مى شد و مردى پارسا و عبادت پيشه بود به آنحضرت گفت: اى پيشواى مومنان، سيماى پرواپيشگان و پارسايان را برايم ترسيم فرما، آنچنانكه گويا آنان را مى بينم.

امام عليه‌السلام لختى درنگ كرد و از پاسخ سريع خوددارى فرمود و آنگاه گفت: اى همام! اطاعت پروردگار كن و از او پروا دار و به نيكى و نيكوكارى روى آر كه خدا با تقوى پيشگان و نيكوكاران است.

پاسخ كوتاه امام او را قانع نساخت و عطش درونيش همچنان باقى ماند و بدان بسنده نكرد، بطوريكه اصرار بر شنيدن پاسخ كامل، در چهره ى او خوانده مى شد.

امام كه اين آمادگى و عطش را در او ديد مهر سكوت شكست و به تفصيل پاسخ خود را با حمد و ستايش الهى و درود بر پيامبر و آل او آغاز كرد:

# جهان بينى الهى

اما بعد، فان الله سبحانه و تعالى خلق الخلق- حين خلقهم- غنيا عن طاعتهم، آمنا من معصيتهم، لانه لا تضره معصيه من عصاه، و لا تنفعه طاعه من اطاعه، فقسم بينهم معايشهم، و وضعهم من الدنيا مواضعهم، فالمتقون فيها هم اهل الفضائل، منطقهم الصواب، و ملبسهم الاقتصاد، و مشيهم التواضع.

اما بعد، خداوند سبحان، آنگاه كه آفريدگان را مى آفريد از طاعتشان بى نياز بود و از نافرمانيشان در امان، زيرا نافرمانى بندگان، ناچيزتر از آنست كه بر آستان باعظمت ربوبى اثر بگذارد و يا زيانى وارد كند، و نيز از اطاعت آنان نفعى عايد او نگردد.

خداوند روزى را ميان آنان تقسيم كرد و هر يك را از نظر مال و مقام در جايى كه هستند، قرار داد. پرواپيشگان در دنيا نمود كامل فضيلت و برترى اند، سخن گفتنشان بهنجار و درست، و لباسشان متعادل و مناسب، نه برده ى لباس اند و نه بى رغبت و بى اعتناى بدان، و روش آنان فروتنى است.

# چشم پاك و گوش بر فرمان

غضوا ابصارهم عما حرم الله عليهم و وقفوا اسماعهم على العلم النافع لهم.

ديدگانشان را از حرام مى پوشانند، و گوشهايشان را بر دانش سودبخش مى گشايند و به گوش جان مى نيوشند.

# خودساختگان عاشق

نزلت انفسهم منهم فى البلاء كالتى نزلت فى الرخاء، و لو لا الاجل الذى كتب الله لهم لم تستقر ارواحهم فى اجسادهمه طرفه عين شوقا الى الثواب و خوفا من العقاب.

در هنگامه ى مصيبت و بلا، چونان زمان نعمت و رفاه، جانشان لبريز از ايمان و آرامش است و اگر نبود اجل مقرر الهى بر آنان، حتى يك لحظه هم جانشان در جسمشان تاب نمى آورد و به عالم قدسى پرواز مى كرد، از بس كه مشتاق ثواب الهى و ترسان از عذاب خداوندند.

# رابطه متقابل معرفت و اخلاص

عظم الخالق فى انفسهم فصغر ما دونه فى اعينهم، فهم و الجنه كمن قد رآها فهم فيها منعمون، و هم و النار كمن قد رآها فهم فيها معذبون، قلوبهم محزونه و شرورهم مامونه و اجسادهم نحيفه و حاجاتهم خفيفه و انفسهم عفيفه.

عظمت آفريدگار در عمق جانشان شكوفا شده، پس غير او در ديده شان صغير و حقير آيد، آنان بر قله بلند معرفت و حضور نشسته اند، گويا بهشت را مى بينند و از آن برخوردارند و نيز شاهد دوزخ و دوزخيان درحال عذابند، دلهاشان غمگنانه، زندگيشان مهربانانه، بدنهايشان تكيده و نيازشان خفيف و ساده و جانشان پارسا، از دام اسارت دنيا رستند

صبروا اياما قصيره اعقبتهم راحه طويله، تجاره يسرها لهم ربهم، ارادتهم الدنيا فلم يريدوها، و اسرتهم ففدوا انفسهم منها.

چند روزى بردبارى كنند و در بروى حرام بندند، ولى راحت و لذت طولانى را به دست آوردند. چه تجارت سودآورى خداوند بر ايشان فراهم آورده است. دنيا به سراغشان رود و با چهره زيباى خود، آنان را به گناه دعوت كند، ولى پارسايان فريب نخورده و به ناز و كرشمه ى آن عجوزه ى هزار داماد، توجه نكنند .

دنيا خواسته تا آنان را اسير كند ولى تقوى پيشگان خود را از دام و چنگال آن آزاد سازند.

# قرآن را با همه وجود تلاوت مى كنند

اما الليل فصافون اقدامهم تالين لاجزاء القرآن، يرتلونها ترتيلا،

يحزنون به انفسهم و يستثيرون به دواء دائهم، فاذا مروا بآيه فيها تشويق ركنوا اليها طمعا، و تطلعت نفوسهم اليها شوقا، و ظنوا انها نصب اعينهم و اذا مروا بآيه فيها تخويف اصغوا اليها مسامع قلوبهم، و ظنوا ان زفير جهنم و شهيقها فى اصول آذانهم.

شب هنگام به نماز مى ايستند، و آيات نورانى قرآن را با همه ى وجود زمزمه مى كنند و در هاله يى از حزن مقدس و دنيايى از عرفان و توجه، آن را در كام جانشان مى ريزند، و آنگاه با نيروى برگرفته از آن به درمان دردهاشان مى پردازند، آرى بزرگترين درد انسان دورى از خدا و اشتغال به غير اوست.

قرآن را مى خوانند و در آيات نورانى آن تفكر و تدبر مى كنند و آنگاه كه بشارتهاى الهى را مى شنوند، بدان دل مى بندند و شكوفه هاى شوق بر جانشان مى دمد، و چنانند چون كسى كه بدان دست يازيده و آن را دريافت كرده است.

ولى وقتى به آيه ى عذاب مى رسند چنانند كه گويا صداى زبانه ى آتش و همهمه ى شعله هاى خشمناك جهنم را مى شنوند.

# نماز پرواپيشگان، راز و نياز خاكسارانه

فهم حانون على اوساطهم، مفترشون لجباههم و اكفهم و ركبهم و اطراف اقدامهم يطلبون الى الله تعالى فى فكاك رقابهم.

و اما النهار فحلماء علماء ابرار اتقياء، قد براهم الخوف برى القداح، ينظر اليهم الناظر فيحسبهم مرضى و ما بالقوم من مرض، و يقول لقد خولطوا و لقد خالطهم امر عظيم لا يرضون من اعمالهم القليل و لا يستكثرون الكثير.

پرواپيشگان با همه ى وجود نماز مى گذارند و خضوع و خشوع از ركوعشان هويدا است. پيشانى و دست و پايشان را بر خاك مى سايند، و خاكسارانه به نيايش روى مى آورند. از خدا چه مى خواهند؟ برات آزادى از جهنم را.

و اما در روز پرچمدار حلم و علمند، نيكوكار و پارسا، خوف دورى از خدا آنان را زار و نزار كرده، پرخورى و رفاه طلبى را وانهاده اند و چون عاشقى كه ياد معشوق، زندگى آنان شده، در افقى فراتر از خور و خواب و شهوت پرواز مى كنند.

بى خبران، وقتى چهره ى استخوانى و بدن نحيف آنان را مى بينند مى پندارند كه بيمارند، در حالى كه هيچگونه بيمارى ندارند، آرى آنان بيمار عشق اند.

دگر بار از سر جهالت مى گويند كه روانيند. ولى نمى دانند كه چه خبر است؟ و پرواپيشگان در چه دنيايى ازحقايق سير مى كنند، يافتنى است گفتنى نيست.

افراد باتقوى درگير امرى بزرگ هستند كه به كارهاى كم خشنود نشوند و همواره درصدد انجام خيرات و خدمات بزرگند ولى كارهاى بزرگ و امور عظيم را هم بزرگ و زياد نبيند و بدان مغرور نشوند.

# غفلت و غرور از ساحت آنان بدور است

فهم لانفسهم متهمون، و من اعمالهم مشفقون، اذا زكى احد منهم خاف مما يقال له، فيقول: انا اعلم بنفسى من غيرى، و ربى اعلم منى بنفسى، اللهم لا تواخذنى بما يقولون، و اجعلنى افضل مما يظنون، و اغفرلى ما لا يعلمون.

آنان به نفس خود بدگمانند مبادا وظائف خود را آنسان كه بايسته است انجام نداده باشند، و از كردارشان ترسانند، زيرا ممكن است در اثر غفلت و قصور مورد قبول حقتعالى قرار نگرفته باشد، آنگاه كه از آنان تعريف و ستايش شود بر خود مى ترسند و مى گويند من از ديگران نسبت به خودم داناترم و خدا به من از خودم آگاهتر است، خدايا از آنچه درباره من مى گويند بازخواست مفرما، و مرا بهتر از آن، كه آنان مى پندارند قرار ده، و آنچه آنان از گناهانم نمى دانند ، بيامرز.

# نشانه هاى پرواپيشگان "متقين"

١ - فمن علامه احدهم: انك ترى له قوه فى دين

توانمندى در دين

٢ - و حزما فى لين

دورانديشى با نرمخويى و سازگارى

٣ - و ايمانا فى يقين

ايمان و اعتقادى در مرحله ى يقين و منزه از شك و ترديد

٤ - و حرصا فى علم

حريص در تحصيل دانش

٥ - و علما فى حلم

آميزنده ى دانش و بردبارى "كه علم و حلم دو بال پروازند"

٦ - و قصدا فى غنى

ميانه روى در هنگامه ى بى نيازى و ثروت

٧ - و خشوعا فى عباده

خضوع و خشوع در عبادت

٨ - و تجملا فى فاقه

آبرومندى، هنگام تنگدستى

٩ - و صبرا فى شده

صبر و بردبارى در بحران سختى

١٠ - و طلبا فى حلال،

جستجوگر مال حلال

١١ - و نشاطا فى هدى

پرتحرك و پرتلاش در راه هدايت مردم

١٢ - و تحرجا عن طمع

دورى از آز و طمع

١٣ - يعمل الاعمال الصالحه و هو على وجل

انجام كارهاى شايسته بدون آلايش به غرور و خودپسندى، و همواره ترسان از عدم پذيرش عبادات.

١٤ - يمسى و همه الشكر و يصبح و همه الذكر،

روز را با سرمايه يى از شكر به پايان مبرد. و صبح را با ياد خدا آغاز مى كند.

١٥ - يبيت حذرا و يصبح فرحا: حذرا لما حذر من الغفله و فرحا بما اصاب من الفضل و الرحمه

و از سوى ديگر، شب را چون غافلان يكدنده نمى خوابد، بلكه گاهى لذت شب زنده دارى و ذكر خدا، او را از بستر جدا مى كند، و اين شب زنده دارى نشاط صبحگاهى او را نمى گيرد،ترس و نگرانى او از آنست كه در دامچاله ى غفلت سقوط كند، و از آنكه فضل و رحمت الهى شامل حال اوگردد، شادان است.

١٦ - ان استضعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سولها فيما تحب

اگر چشم پوشى از گناهان بر او سخت و سنگين آيد، مقاومت مى كند تا به خواسته هاى نامشروع تن در ندهد و ارزش و شخصيت خود را لكه دار نسازد.

١٧- قره عينه فيما لا يزول، و زهادته فيما لا يبقى

روشنى چشم او در ماندگاريهاست، يعنى دورانديشى و جهان بينى وسيع او مانع از فريبايى دنيا، و زيبائيهاى آنست و به خاطر دستيابى به لذتهاى زودگذر دنيا، زندگى ابدى خود را تباه نسازد.

١٨- يمزح الحلم بالعلم و القول بالعمل.

بردبارى و شكيبايى را با دانش مى آميزد و گفتار را با كردار.

١٩ - تراه قريبا امله

آمال و آرزوى او را كم مى بينى، و شخصيت او از فرورفتن در روياى طلايى دور است.

٢٠ - قليلا زلله

لغزش او نيز اندك است.

٢١- خاشعا قلبه

دل او خاشع است و در ترنم دايم ياد خدا و پيوستن به جهان بى نهايت.

٢٢- قانعه نفسه

انسانى قانع و چشم و دل سير است.

٢٣- منزورا اكله

از پرخورى مى پرهيزد و اسير شكم و رفاه طلبى نيست.

٢٤- سهلا امره

امورات او سهل و ساده مى گذرد.

٢٥- حريزا دينه

دين او محكم و پابرجاست و در برابر سيل خروشان توطئه هاى شيطان و هواى نفس، چون كوه استوار است.

٢٦- ميته شهوته

بر شهوات خود مسلط است و بر آن اسب سركش، لگام تقوى زده است.

٢٧- مكظوما غيظه

خشم خود را فرو مى خورد و بر نيروى غضب خويش مسلط است و مى داند كجا از آن استفاده كند.

٢٨- الخير منه مامول

از او اميد خير دارند و از شرش در امانند.

٢٩- ان كان فى الغافلين كتب فى الذاكرين و ان كان فى الذاكرين لم يكتب من الغافلين

اگر در جمع غافلان قرار گيرد از يادآوران خواهد بود و جو را به نفع حق و عدل دگرگون سازد و اگر در جمع يادآوران باشد راه غفلت نپويد و از موقعيت مناسبت سوءاستفاده نكند.

٣٠- يعفو عمن ظلمه و يعطى من حرمه

از كسانيكه بدو ستم كردند درمى گذرد و بر آنكه او را محرم كرده است، دست كرم مى گشايد.

٣١- و يصل من قطعه

با آن كس كه خويشاوندى او را بريده است، صله ى رحم مى كند.

٣٢- بعيدا فحشه لينا قوله

ساحت قدس او را از فحش و بدزبانى دور است و زبانى نرم و مهربانانه دارد.

٣٣- غائبا منكره حاضرا معروفه

كار ناپسند از او ديده نشود، بلكه خوبى هاى او زبانزد است.

٣٤- مقبلا خيره مدبرا شره

او به كارهاى خير و خوب روى آورد و از شر و بدى بپرهيزد.

٣٥- فى الزلازل وقور

در شدائد و سختى ها، بااستقامت و مقاوم است.

٣٦- و فى المكاره صبور و فى الرخاء شكور

در مشكلات، بردبار و در رفاه، سپاسگذار.

٣٧- لا يحيف على من يبغض و لا ياثم فيمن يحب

بر آنكه خشم گيرد، زياده روى نكند و دوستى با كسى، او را به گناه نيندازد.

٣٨- يعترف بالحق قبل ان يشهد عليه

پيش از آنكه عليه او شهادت دهند، به حق اعتراف مى كند.

٣٩- لا يضيع ما استحفظ

در امنتدارى سخت كوش است، سهل انگارى و بى تفاوتى روا نمى دارد كه خيانت است.

٤٠- و لا ينسى ما ذكر

ياد خدا و تحصيل رضايت او، كه همواره بايد در ديدگاهش باشد، از ياد نمى برد .

٤١- و لا ينابز بالالقاب

ديگران را با لقب هاى زشت و ناروا نخواند.

٤٢- و لا يضار بالجار

به همسايه ضرر نزند.

٤٣- و لا يشمت بالمصائب

مصيبت زدگان را شماتت نكند.

٤٤- و لا يدخل فى الباطل و لا يخرج من الحق.

در امور لغو و باطل قدم ننهند، و از چهارچوب حق هم خارج نشود.

٤٥- ان صمت لم يغمه صمته و ان ضحك لم يعل صوته

اگر از سخن لب فرو بندد، غمگين نشود كه سكوت او مصلحت و مفيد است و اگر چهره به خنده بگشايد به قهقهه نرسد.

٤٦- و ان بغى عليه صبر حتى يكون الله هو الذى ينتقم له

اگر بر او ستم كنيد صبر و دفاع كند ولى انتقامه نگيرد و مقابله ى بمثل نكند و آن را به خدا واگذارد.

٤٧- نفسه منه فى عناء و الناس منه فى راحه

خود را در راه خدا و بندگان او به رنج و تعب اندازد تا مردم از سوى او در راحتى و رفاه باشند.

٤٨- اتعب نفسه لآخرته و اراح الناس من نفسه

خود را به خاطر آخرتش در رنج نگه مى دارد، تا ديگران در سايه امنيت و آسايش قرار گيرند.

٤٩- بعده عمن تباعد عنه زهد و نزاهه و دنوه ممن دنا منه لين و رحمه.

كناره گيرى او از افراد، براى پاكى و پارسايى است، معاشرت او با ديگران نيز موجب رحمت و مهربانى خواهد بود.

٥٠- ليس تباعد بكبر و عظمه و لا دنوه بمكر و خديعه.

دورى او از مردم بعلت كبر و غرور نيست، همانطور كه نزديك شدن و ارتباط او از مكر و فريب سرچشمه نمى گيرد.

# توضيحات

نظر خوانندگان محترم را به اين نكته جلب مى كند كه چون كلام بلند و پرمحتواى امام عارفان و پيشواى پرهيزگاران در اوج علم و عرفان است، لذا جمله ها و كلمات آنحضرت، هر كدام كتابى بزرگ است كه بايد با راهنمايى اساتيد و محققان به ابعاد گسترده آن رسيد، بنابراين فهم دقيق تر بعضى از عبارات خطبه متقين، نياز به توضيح و بيان ارتباط آنها با ساير معارف دارد كه بدانها اشاره شده است، اميد است مطالعه كنندگان محترم با دقت بيشتر به توضيحات توجه كرده تا مجموعه معارف و همه جوانب آن را دريافت كنند. عناوين توضيحات به شرح زير است:

١- فرهنگ رزق و روزى

٢- از ديدگاه مومن

٣- درباره بهشت و دوزخ

٤- تقوى و زندگى مادى

٥- مساله خودسازى

٦- تقوى و اخلاق

# فرهنگ رزق و روزى

خداوند براى همه ى مخلوقات و بندگان خود اعم از مومن و كافر، انسان و حيوان روزى خاصى مقرر فرموده است:

و من عاش فعليه رزقه [ نهج البلاغه، خطبه ى ١٠٩. ]

عياله الخلق ضمن ارزاقهم [ نهج البلاغه خطبه ى ٩١. ]

و لن يسبقك الى رزقك طالب [ نهج البلاغه قصار ٣٧٩. ]

در واقع روزى هر كس معين و اندازه گيرى شده و در ديوان الهى به ثبت رسيده است بطوريكه هيچ كس جز دست تقدير الهى نمى تواند آن را كم يا زياد كند و يا روزى كسى را ببرد.

ذكر اين نكته لازم است كه اين تقدير و تقسيم، منافاتى با كار و تلاش ندارد، بلكه وظيفه مردم است كه خود را در راه تحصيل روزى تلاش كنند، زيرا خداوند خود دستور داده كه بندگان در راه تامين زندگى فعاليت كنند و از كار و برنامه ريزى كوتاهى ننمايند.

قد تكفل لكم بالرزق و امرتم بالعمل [ نهج البلاغه خطبه ى ١١٤. ]

خداوند ضمانت روزى شما را كرده و شما مامور به تلاش هستيد.

# تفاوت در روزى

نكته ديگر آنكه، تقسيم روزى يكسان نيست و خداوند بنابر مصالح بندگان و نظام زندگى انسان و اداره ى جهان روزى افراد را متفاوت مقرر فرموه است البته كسى از آن مطلع نيست و هيچكس نمى تواند بگويد كه روزى چه كسى كم يا زياد است و چه بسا كه خود افراد در اين زمينه دخيل باشند، زيرا روزى بر دو گونه است : يك نوع آن روزى قطعى است كه در هر صورت و در هر شرايط نصيب انسان مى گردد، ولى نوع ديگر آن بستگى به عوامل ديگر و منجمله تلاش و فكر و برنامه ريزى دارد، به اين بيان كه خداوند مقرر كرده است كه انسان با فكر و تلاش و ساير عوامل به اوج قدرت مالى و اقتصادى برسد.

در هر صورت، تفاوت در روزى وجود دارد و اگر كمى روزى معلول عوامل اختيارى نباشد قطعا مقدر آن فرد است و به صلاح و سعاد او خواهد بود و كسى نمى تواند آن را كم يا زياد كند و يا روزى كسى را بخورد.

بنابراين، آنكه روزيش كم است بايد فكر و تلاش كند و اگر به جايى نرسيد نبايد مايوس و نااميد شود، شايد دست تقدير بيش از آن براى او رقم نزده است و بيشتر از آن باعث مشكلات و مصائب مادى و معنوى او خواهد بود. بنابراين فرد خداشناس و موحد از آنچه براى او مقدر شده راضى و خشنود بوده و امورات خود را بر اساس آن تنظيم مى كند.

و من رضى برزق لله لم يحزن على مافاته [ نهج البلاغه قصار ٣٤٩. ]

انه يخبرهم بالاموال و الاولاد ليتبين الساخط لرزقه [ نهج البلاغه، قصار ٩٣. ]

پس بايد براى تامين و تحصيل روزى تلاش كرد ولى اين را هم بايد دانست كه هر تلاشى هم مثمرثمر نخواهد بود و باعث زيادى روزى نخواهد شد.

ليس كل طالب بمرزوق [ نهج البلاغه، نامه ٣١. ]

بعضى تصور مى كنند، كسانى كه روزيشان فراخ و ثروتشان زياد است، حتما از راه خلاف و نامشروع به دست آورده اند، يعنى آدم باايمان ممكن نيست كه ثروتمند و پرروزى باشد كه البته اين از نظر امام صحيح نيست و حتى دستورهايى داريم كه باعث زيادى روزى مى گردد:

١- الزكاه تسبيبا للرزق [ نهج البلاغه، نامه ٣١. ]- زكات دادن باعث و موجب روزى است.

٢- شاركوا الذى قد اقبل عليه الرزق [ نهج البلاغه، نامه ٣١. ]- با آنكس كه روزيش فراخ است شريك شويد.

٣- استنزلوا الرزق بالصدقه [ نهج البلاغه، نامه ٣١. ]- روزى را با صدقه بدست آوريد.

٤- و قد جعل لله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق [ نهج البلاغه. ]- خداى سبحان استغفار را سبب زيادى روزى قرا داده است.

نكته مهم ديگر آنكه، بدست آوردن منال حرام و تحصيل ثروت از راه هاى نامشروع جزء رزق و روزى نيست و كسانيكه دست به مال حرام مى زنند و از آن پروا ندارند ، بدانند كه روزى حلال الهى را از دست داده و به جاى آن مال حرام مى خورند.

# ابعاد تقوى در نهج البلاغه

موضوع بحث ما ابعاد تقوى در نهج البلاغه [ خلاصه سخنرانى حجه الاسلام والمسلمين سيد جمال الدين دين پرور در دومين كنگره بين المللى نهج البلاغه- تهران. ] است. مساله تقوى يكى از واژه هايى است كه تقريبا بيش از كلمه هاى ديگر در نهج البلاغه به كار رفته است. اگر نهج البلاغه را به ده قسمت تقسيم كنيم، حداقل يك قسمت آن درباره ى تقوى،مفهوم تقوى، اوصاف تقوى و صفات متقين بحث شده است، كه در اين مقاله به بخش كوتاهى از آن مى پردازيم.

آنچه از شنيدن كلمه تقوى در برخورد اول به نظر مى آيد و يا لااقل بعضى به نظرشان مى آيد، انزوا و گوشه گيرى و ترك دنيا و بريدن از فعاليت هاى اجتماعى و سياسى و اقتصادى است. البته در تداعى اين مفهوم، فرهنگ استعمارى و طاغوتى نقش بسزا داشته و احيانا اسلام ناشناسان نادان نيز به اين انحراف فكرى دامن زده اند و براى اينكه روح حركت و عيان عليه طاغوتها در جوامع اسلامى را بكشند، مفاهيم وعبارات سازنده و حركت آفرين را تحريف كرده و به گونه اى ناصحيح معرفى مى كردند. در حاليكه وقتى به متون اصيل اسلام و من جمله نهج البلاغه باز مى گرديم، مى بينيم كه سرشار از مفاهيم زنده و سازنده است و در همه ى ابعاد زندگى مردم، نقش آفرين است و مى تواند آنها را بسازد. موضوع تقوى نيز از اين قبيل است.

اينك در چند قسمت به بررسى ابعاد تقوى مى پردازيم تا گسترش اين مفهوم و اثر عملى آن را در جامعه، سياست و اجتماع ببينيم. در مقدمه قسمتى از نهج البلاغه، اميرالمومنين على عليهم‌السلام در موقعيت خاصى از تقوى سخن به ميان آورده است كه خود، نكته مهمى است. درست برخلاف تصور آنها كه مفاهيم اسلامى را جدا از يكديگر مطالعه مى كنند ومخصوصا مساله تقوى را مثلا از سياست و جنگ جدا مى دانند، در اينجا مى بينيم اميرالمومينن چه كسانى را در چه موقعيتى وصيت به تقوى مى كند، آيا احيانا آن دسته از اصحاب و افرادى را كه در گوشه ى مسجد و جدا از امر سياست و ساير شوون جامعه بودند، سفارش به تقوى مى كند يا خير؟ اين امر نشان دهنده ى وجود يك رابطه ى ارگانيك بين همه مفاهيم اسلامى است و تقوى، جنگ، اقتصاد و اخلاق و مانند آنها حلقه هاى زنجيرى هستند كه در مجموع، يك جامعه ى ايده آل انسانى را مى سازند. در اين خطبه مى خوانيم:

و لعمرى ما على من قتال من خالف الحق و خابط الغى من ادهان و لا ايهان فاتقوا الله عباد الله و فروا الى الله من الله. [ نهج البلاغه خطبه ٢٤. ]

امام عليهم‌السلام در جبهه جنگ داخلى عليه منافقين، و نيز در مبارزه و نبرد با دشمنان خارجى مى فرمايد:

به جان خود سوگند، در نبرد با مخالفين حق و كسانى كه راه باطل و انحراف را مى روند و نصيحت و ارشاد در آنان موثر نمى افتد و آهن سرد وجودشان را نرم نمى كند،. و با آنهايى كه عليه حكومت اسلامى تصميم به مبارزه گرفته اند و مبارزه مسلحانه و قهرآميز را برنامه ى خويش قرار داده اند، هيچ گونه مسامحه و سستى نشان نمى دهم.

ملاحظه كنيد كه امام در چنين موقعيت حساسى، خطاب به مسلمانان مى فرمايد: رسالتى كه به دوش شما رزمندگان گذارده شده، تقوا و پرهيزگارى است، كه مفهوم تقوى را خود امام عليه‌السلام در سخنانش بيان مى فرمايد:

منظور از اين مقدمه، آن است كه تا آنجا كه ميسر است مفهوم تقوى را روشن كنيم و خاطر نشان سازيم كه امام، تقوى را در ميدان جنگ و هنگام رويارويى با دشمن داخلى و خارجى مطرح مى كند، از اين ميان رابطه ى تقوى با زنده ترين و حساس ترين مسائل سياسى و اجتماعى در اين موقعيت خاص، بخوبى معلوم مى شود. بخش ديگر از سخن ما، بررسى تقوى از نظر فعل خارجى و خصلت و خوى انسانى است . در اينجا سوال اين است كه آيا تقوى، تنها ترک گناه است، يعنى فقط به عنوان يك عمل خارجى مورد مطالعه قرار مى گيرد، يا يك مشخصه ى روحى است و اعمال خير، نشات گرفته از آن حالت متعالى روحى است؟ امام عليهم‌السلام مى فرمايد: تقوى يك خصلت روحى و يك تربيت معنوى است كه در پرتو آن، جان انسان، ساخته و پرداخته مى شود و او نه تنها در برابر گناه و معصيت، حالت ترك و نفى به خود مى گيرد، بلكه آزرده خاطر هم مى شود و از اطاعت و پاكى و عمل خير، احساس رضايت و آرامش خاطر مى كند. شخص متقى كسى است كه در اثر يك سلسله برنامه ها، روح خود را آنچنان بسازد كه در برابر گناه مصونيت بيابد و روحا از مخالفت با احكام الهى متنفر و منزجر باشد و نداى پرهيز و اجتناب از گناه، از درون او فرياد كند و به تعبير ديگر، تقوى، روح او را چنان عالى و لطيف بگرداند كه از تصور گناه نيز رنج برد و گريزان باشد. لذا امام عليه‌السلام تقوى را به خانه اى تشبيه كرده است كه انسان را ازهر خطرى حفظ مى كند، يعنى همانگونه كه وقتى انسان به خانه اى وارد شود، از دشمن در امان است و با خيال راحت در آن محل امن زندگى مى كند، تقوى نيز حصار محكم نگهدارنده اى است كه اگر در وجود كسى پيدا بشود، ديگر از خطر انحراف و مفاسد اخلاقى در امان است.

اعلموا عباد الله ان التقوى دار حصن عزيز، و الفجور دار حصن ذليل. [ نهج البلاغه خطبه ١٥٦. ]

اى بندگان خدا! بدانيد كه تقوى، خانه محكم و امنى است كه از نظر حفاظت كاملا حساب شده است، كسى كه در اين خانه زندگى كند از هيچ دشمنى نگرانى ندارد. خانه ى تقوى انسان را از شر نفس اماره و كليه ى اغواگران انسى و جنى حفظ مى كند، در مقابل تقوى، فجور است، يعنى كسى كه آن حالت دفاعى روحى را در خود ايجاد نكرده و در خانه دل را به روى اغيار باز گذارده باشد و هر كس و ناكسى را به درون آن راه بدهد، بديهى است كه چه بر سر او مى آيد و چه نشانى از انسانيت و پاكى در او باقى خواهد ماند!

باز در خطبه ى ديگر، از تقوى به عنوان كليد رمز نام برده شده است، يعنى شما اگر بخواهيد وارد خانه اى بشويد كه در آهنى داشته باشد، هر چه تلاش كنيد، آن در به رويتان باز نمى شود، اما با يك كليد كوچك به راحتى قفل هاى قوى و رمزدار باز مى گردد. تقوى چنين است. انسانى كه در جستجوى سعادت و كمال است و راه مستقيم هدايت را مى جويد، بايد از راه تقوى وارد شود:

فان تقوى الله مفتاح سداد و ذخيره معاد و عتق من كل ملكه و نجاه من كل هلكه [ نهج البلاغه خطبه ٢٢١. ]

عنايت روى شمول و گسترش مفهوم تقوى است. يعنى كسى كه اين جنبه ى دفاعى را در روح و جان خود بوجود آورد، نسبت به همه ى انحراف ها و لغزش ها مصونيت پيدا مى كند، چون حالت دفاعى كلى الهى، بر جان او حكمفرما شده، همه ى منفذها و كانال هاى ارتباطى به دست محافظين نيرومند معنوى قرار خواهد گرفت. تقوى كليد هدايت، ذخيره ى معاد و وسيله ى آزادى انسان از هر بندگى است، كسى كه داراى تقوى است در برابر شهوات به زانو درنمى آيد، در برابر مقام و ديگر تمايلات نفسانى، تسليم نمى شود، از هر هلاكتى در امان است، اين بخش دوم از ابعاد تقوى.

نكته ى ديگرى كه در اينجا بايد اضافه شود، اين است كه مساله تقوى با تفكر و جهان بينى صحيح، معنى تمام و كامل خود را پيدا مى كند. اينطور نيست كه انسان بتواند در پرتو تنهايك سلسله اعما بريده از تفكر و جهان بينى صحيح، داراى آن پوشش دفاعى معنوى "تقوى" باشد، بلكه افراد متقى در مرحله ى نخست، تفكر صحيح و جهان بينى عميقى دارند كه پوشش دفاعى معين را براى آنان بوجود مى آورد.

در خطبه ى همام مى خوانيم: عظم الخالق فى انفسهم، فصغر ما دونه فى اعينهم [ نهج البلاغه خطبه ى ١٨٤. ]

اين خطبه كه درباره ى صفات متقين است، نشان مى دهد كه يكى از ريشه هاى تقوى، اين اصل است كه: آفريدگار در ديده ى آنان عظيم است . چه كسى مى تواند در برابر امواج خروشان شهوت و غضب و حب جاه، مانند كوه بايستد؟ روشن است، كسى كه به عظمتى متصل و مربوط باشد، كه دل را مطمئن گرداند، در غير اينصورت، نمى تواند مقاومت كند. چه كسى مى تواند در برابر هزاران تمنا و هوس دلفريب، دينش را نبازد؟ آن كسى كه به عظمت الهى متصل باشد. مصداق اتم آن در زمان معاصر امام بزرگوارمان بود. ايشان وقتى رئيس جمهورى معزول و فرارى را نصيحت مى كردند، گفتند: آقاى فلانى، رياست جمهورى چيزى نيست!!؟ مثل پدرى كه فرزندش را نصيحت مى كند و او را از خاك بازى باز مى دارد. چه كسى مى تواند اينگونه قاطع حرف بزند؟ كسى كه بستگى به عظمت خدا داشته و عظمت الهى، وجودش را پر كرده باشد، در غيراينصورت، انسان سقوط خواهد كرد. فرد باتقوى، اين عظمت را مى بيند و بدان متصل مى گردد و چون نور اين عظمت را والاتر و روحبخش تر از هر نورى است مى بيند، نورهاى ضعيف در مقابل او ارزش و بهاى خود را از دست مى دهند، همانطور كه يك شمع در برابر خورشيد چيزى به حساب نمى آيد.

باز در خطبه ديگر مى فرمايد:

فاتقوا الله الذى انتم بعينه و نواصيكم بيده و تقلبكم فى قبضته. [ نهج البلاغه خطبه ١٨٤. ]

ببينيد اميرالمومنين على عليه‌السلام ، انسان را به كجا مى برد و چگونه او را تربيت مى كند و چه ديدگاه هاى عظيم و وسيعى را به او نشان مى دهد:

تقوى پيشه كنيد و از خدا پرواكنيد، آن خدايى كه شما زيرنظر او و در پرتو عنايت او زنده هستيد و موى پيشانى و مركز حركت شما به دست اوست.

بنابر سخن ديگر آن حضرت در دعاى كميل:

و لا يمكن الفرار من حكومتك.

كجا مى رويد كه زير پوشش عنايت ازلى نباشيد؟ آيا ممكن است انسان از حكومت و حاكميت خدا فرار كند؟ گردش و حركت شما در قبضه ى قدرت و اراده ى اوست.

امام با اين ديدگاه وسيع، انسان را متصل به ابديت و قدرت بى نهايت خدا مى كند و مى فرمايد: اى انسان تو وابسته به خدا هستى. به كوچكى و ضعف خود نگاه مكن و از كوه مشكلات و انبوه دشمنان و فراوانى امكانات مخالفين نهراس، چرا؟ چون هر كس تقوى پيشه كند، بمانند آن نهر كوچكى است كه به دريا متصل شده و دريا مى شود. اى مردم باتقوى، هنگامى كه همه ى دريچه هاى مادى به سوى شما بسته شده و همه دشمنان با هم عليه شما متحد شده اند، خداوند راه نجات و خروج برايتان قرار مى دهد و در هنگامه ى تاريكى ها براى شما نور مى آفريند.

واعلمو انه من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن و نورا من الظلم [ نهج البلاغه خطبه ١٨٢. ]

اين نور از كجاست؟ اين ارشادات و اشراقات الهى است كه بر اين مردم مى تابد و آنها از ميان اين كوره راه ها و معضلات، راه مستقيم را پيدا مى كنند.

# بعد اجتماعى و سياسى تقوا

بخش دوم، بعد اجتماعى و سياسى تقوا و در واقع پذيرفتن مسووليتهاى اجتماعى و سياسى است كه از تقوى برمى خيزد و فرد متقى در حاليكه در اوج تقوى و در اوج خودسازى است، بايد در اوج فعاليتهاى سياسى و اجتماعى باشد. آنها كه به بهانه ى تقوى و زهد از جامعه كنار مى كشند و در فعالتهاى عمومى شركت نمى كنند، بايد جواب امام اميرالمومنين عليهم‌السلام را بدهند.

باز در خطبه ى همام كه از تقوى و متقين سخن مى گويد و نشانه هاى آنها را بر مى شمارد، مى فرمايد:

فمن علامه احدهم انك ترى له قوه فى دين و حزما فى لين و ايمانا فى يقين و حرصا فى علم و علما فى حلم و صبرا فى شده. [ نهج البلاغه، خطبه ى ١٨٤. ]

فرد باتقوا كسى است كه علاوه بر جنبه هاى عبادى و شب زنده داريها و خودسازيها، نيرومندى در دين و صبر در شدائد دارد. آيا كسى كه كنج عزلت گزيده و در گوشه اى به عبادت نشسته و دور از سياست به مطالعه پرداخته، شدتى براى او هست و صبرى لازم دارد؟ هرگز، ابرقدرتها و توطئه گران با كسانى كه تنها مطالعه مى كنند كارى ندارند: شما ده سال در گوشه ى كتابخانه اى در يك زمينه ى علمى تحقيق كنيد، هيچكس با شما كارى ندارد اما اگر بخواهيد نتيجه ى اين تحقيق را در جامعه پياده كنيد، آن وقت، مشكلات، خود را نشان مى دهند و بايد با سرپنجه ى صبر و تدبير آن را به پيش بريد.

فرد باتقوى از زير بار مسووليتها و كارهاى حساس، شانه خالى نميكند، او مشتاقانه مى پذيرد و سختيها و مشكلاتش را هموار ميكند. شما ببينيد اسوه و نمونه كامل عصر خودمان، امام امت را كه در سن هشتاد و چند سالگى، چگونه مملكت، بلكه دنيا را زير نظر دارد و برنامه مى دهد و دنبال ميكند وبا همه ى سختيها و فشارها، ذره اى ياس و ضعف به خود راه نمى دهد. اين نمونه ى فرد باتقوى است، پس هر كس تقوايش بيشتر است، بايد در برابر مشكلات اجتماعى، صبورتر باشد: فى الزلازل و قور ، در سختى ها و مشكلات جانكاه، چون كوه استوار است و با استقامتى كه از پايگاه تقوى الهام مى گيرد، بر مشكلات پيروز مى گردد.

مگر امام و ملت نمى دانستند كه اين انقلاب بنيادين به سادگى به هدف نمى رسد؟ بنابراين با توجه به عظمت هدف، كوه توطئه ها و دشمنى ها را هم مى ديدند.

امام بزرگوار در همان سال ٤٢ كه در مسجد اعظم قم سخنرانى فرمود، درست به خاطر دارم و طنين صداى او در گوشم هست كه مى فرمود:

اگر اين انقلاب، صد هزار كشته هم بدهد، جا دارد تا از اسلام دفاع شود.

قسمت ديگر بحثم در رابطه با عبادت و تقوى است. فرد باتقوى، علاوه بر مسووليتهاى اجتماعى و سياسى و ابعاد مختلفى كه بدان اشاره شد، بعد مهم ديگرى را نيز دارد و آن حالت نيايش و عرفانى است كه او را به ملكوت اعلى مى برد و احساس محبت الهى را به او مى دهد. بعد خاص انسان،بعد عبادى او است. فرد باتقوى، علاوه بر خودسازى و ترك گناه، يك جنبه ديگرى بايد داشته باشد كه راز و نياز با خداست. جمله اى از استاد شهيد آيت الله مطهرى نقل مى كنم. ايشان در جلسه تفسير قرآن مى فرمود كه مسلمان واقعى، بدون عبادت و نيايش، مخصوصا شب زنده دارى و نماز شب، تحقق نمى يابد. اگر مسلمان، چند دقيقه پيش از اذان صبح از خواب برنخيزد و با خدا راز و نياز نكند و نماز شب نخواند و از خوب و خشيت الهى، اشك بر گونه هايش جارى نشود، او نمى تواند يك مسلمان كامل باشد. اين حالت عبادى و عرفانى به اندازه اى ضرورت دارد كه جا داشت از واجبات باشد، اما خداوند براى اينكه تكليفى شاق بر امت اضافه نشود و آنها به زحمت نيفتند، واجب نكرد، به تعبير علمى، اقتضاى وجود دارد ولى مانعى هم در كار بود. فرد باتقوى در كنار كليه ى مسووليتها اعم از اجتماعى، سياسى و فرهنگى، بايد بيدارى شب و راز و نياز با خدا را فراموش نكند.

امام عليهم‌السلام در همان خطبه همام مى فرمايد:

اما الليل فصافون اقدامهم تالين لاجزاء القرآن... [ نهج البلاغه خطبه ١٨٤. ]

پرواپيشگان هنگاميكه شب فرا مى رسد آماده عبادت و ورود به درياى نور و جهان وجد و سرور معنوى مى گردند. مگر مى شود فرد باتقوى در خواب فرو رود و از حضور در محضر محبوب، بهانه آورد؟ مگر مى شود عاشق شيداى دلخسته خوابش ببرد و از وصل معشوق غفلت كند؟ آرى، متقين، شب را در برابر خدا به نماز مى ايستند، قرآن را باز مى كنند، آيات نورانى قرآن را با عشق و شور مى خوانند، گويا همه ى وجودشان، آيات خدا را زمزمه مى كند و از هر سلولى، نداى انا العبد به گوش اهل دل مى رسد.

فاذا مروا بآيه فيها تشويق ركنوا اليها طمعا. [ نهج البلاغه، خطبه ١٨٤. ]

وقتى آيات تشويق را مى خوانند يا مى شنوند گويا دارند حقايق و وعده هاى الهى را مى بينند و آنگاه كه به آيه عذاب مى رسند، گوش هاى دلشان باز مى شود:

اصغوا اليها مسامع قلوبهم

نمى گويند آن حضرت خوب گفته است، نه، اين حقايق و علوم را با جانشان لمس مى كنند، گويا دارند اين عذابها را مى بينند و احساس مى كنند. اينقدر برايشان يقينى شده است:

فهم حانون على اوساطهم مفترشون لجباههم و اكفهم و ركبهم و اطراف اقدامهم يطلبون الى الله تعالى فى فكاف رقابهم [ نهج البلاغه خطبه ١٨٤. ]

ببينيد چگونه دارند راز و نياز مى كنند، اين افراد باتقوى قامتشان را خم مى كنند، چهره هاى خود را بر خاك مى سايند و دستها و زانوهاى خود را در برابر خدا بر خاك مى گذارند. از خدا چه مى خواهند؟ از خدا مى خواهند كه جانهايشان را آزاد كند. اين را على عليهم‌السلام مى گويد، همان على عليهم‌السلام كه در نخلستانهاى كوفه هنوز صداى گريه و مناجاتش به گوش هوش مى رسد، هنوز شهر كوفه آن صداى ملكوتى را چون زنگ در گوش دارد.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc48826141)

[همام كيست؟ 4](#_Toc48826142)

[شرح خطبه متقين 5](#_Toc48826143)

[جهان بينى الهى 6](#_Toc48826144)

[چشم پاك و گوش بر فرمان 7](#_Toc48826145)

[خودساختگان عاشق 7](#_Toc48826146)

[رابطه متقابل معرفت و اخلاص 8](#_Toc48826147)

[قرآن را با همه وجود تلاوت مى كنند 9](#_Toc48826148)

[نماز پرواپيشگان، راز و نياز خاكسارانه 10](#_Toc48826149)

[غفلت و غرور از ساحت آنان بدور است 12](#_Toc48826150)

[نشانه هاى پرواپيشگان "متقين" 13](#_Toc48826151)

[توضيحات 18](#_Toc48826152)

[فرهنگ رزق و روزى 19](#_Toc48826153)

[تفاوت در روزى 20](#_Toc48826154)

[ابعاد تقوى در نهج البلاغه 22](#_Toc48826155)

[بعد اجتماعى و سياسى تقوا 29](#_Toc48826156)

[فهرست مطالب 33](#_Toc48826157)